

از دارالفنون تا کاخ شاه

بخش نخست

ایدئولوژی مارکسیستی پیدا می‌کند و با گروهی از کمونیست‌های یهودی همراه و همگام می‌شود. تعلق خاطر احسان نراقی به مشی مارکسیستهای اروپا، او را به شرکت در فستیوال جوانان کمونیست که در سال ۱۳۲۸ در شهر بوداپست برپا شده بود، می‌کشاند.

تلاشهای سیاسی او در سالهای بعد نیز همچنان ادامه یافت تا جایی که دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۳۰ شمسی، ریاست گروه ایرانی در فستیوال کمونیستی شهر برلن را برعهده گرفت.

نراقی در سال ۱۳۳۳ به ایران بازگشت و برای چندماه در اداره اصل ۴ ترومن (اداره فعالیتهای اقتصادی امریکا در کشورهای تحت سلطه که هدایت برنامه‌های استعماری ایالات متحده امریکا را به عهده داشت) استخدام شد، ولی باردیگر برای گرفتن درجه دکترا عازم پاریس گردید. حضور حزب توده در اروپا از یک سو و خویشاوندی نراقی با دکتر مرتضی فقیه-که از سرکردگان توده‌ای مقیم خارج از کشور بود- از سوی دیگر، او را با مشی سیاسی این حزب آشنا تر کرد و این آشنایی مقدمه‌ای شد که در سال ۱۳۳۵ از اعضای فعال کمونیستهای ایرانی مقیم سوئیس و عضو کمیته مرکزی آن گروه که توسط ایرج اسکندری سازمان داده شده بود گردید. خود او در اشاره‌ای کوتاه و گذرا به اینگونه گرایشهای کمونیستی‌اش می‌گوید:

«... من مانند اکثر جوانان در سالهای جنگ و اشغال ایران، هم به خاطر ضدیت با سیاست امپریالیستی انگلستان و هم به خاطر جلوگیری از بروز مجدد دیکتاتوری که در دوران کودکی و نوجوانی خاطره‌های ناگوار از آن داشتم، تصور می‌کردم که راه مبارزه را حزب توده با اتکالی به اتحاد جماهیر شوروی به همه نشان داده است...»^(۱)

روحیه عافیت‌جوی احسان نراقی و گریز او از اقدامات مخاطره‌انگیز باعث جدایی وی از مارکسیست‌ها می‌شود. وی در باره فاصله گرفتن و جدایی کاملش از این ایدئولوژی و آرمان، عنوان می‌کند:

«... جریان آذربایجان و ظهور ناگهانی حزب دموکرات با شعار خودمختاری برای آذربایجان، آنها تحت حمایت مستقیم ارتش سرخ، اولین ضربه را به این افکار وارد کرد. بعد هم جریانانی

*** احسان نراقی، یکسال پس از ورود به دانشگاه ژنو و تحصیل در رشته جامعه‌شناسی، گرایشهایی به ایدئولوژی مارکسیسم پیدا کرد. تعلق خاطر وی به مشی مارکسیستهای اروپا، او را به شرکت در فستیوال جوانان کمونیست در شهر بوداپست کشاند.**

پرشوری داشتند، سرکلاس درس نمی‌رفتند و عملاً درسی در کار نبود... پدرم که بخوبی مراقب وضع و حال من بود، در پایان سال اول دانشگاه به من پیشنهاد کرد که برای ادامه تحصیل به خارج بروم...»^(۲)

نراقی به تبعیت از روحیه «سیاست گریز» و «آسایش طلب» پدر به اروپا می‌رود و در دانشگاه ژنو به بررسی رشته‌های تحصیلی می‌پردازد و پس از به دست آوردن اطلاعات لازم، به تحصیل در رشته «اقتصاد ریاضی» که رشته جدید و نوظهوری بود، علاقه‌مند می‌شود و در دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی این دانشگاه ثبت نام می‌کند. اما در همان اوایل تحصیل در این رشته، یکی از استادان مورد علاقه‌اش می‌میرد و دل‌بستگی او به این رشته کمرنگ می‌گردد.

در آن زمان، ژان-پیاژه درس جامعه‌شناسی را که یکی از درسهای اجباری این دانشکده بود، تدریس می‌کرد. وی استادی نامدار و پرآوازه در سطح جهان بود. همین آوازه و شهرت، احسان نراقی را به کلاسهای ژان پیاژه می‌کشاند و موجبات دل‌بستگی او را به رشته جامعه‌شناسی فراهم می‌آورد. در آن ایام تعداد دانشجویان جامعه‌شناسی بسیار اندک بودند و همین کمی تعداد دانشجویان عائللی بود برای اینکه تا «پیاژه» با تک‌تک دانشجویان خود ارتباطی عاطفی و دوستانه برقرار کند و این ارتباط دوستانه، شوق افزون‌تری برای فراگیری جامعه‌شناسی در وجود احسان نراقی پدید می‌آورد.

احسان نراقی یکسال پس از ورود به دانشگاه ژنو و تحصیل در رشته جامعه‌شناسی گرایشهایی به

احسان نراقی در سال ۱۳۰۵ شمسی در کاشان متولد شد پدرش حسن که از رهگذر نام‌آوری نیاکان خوشنام خود به شهرت و اعتبار دست یافته بود، تولیت مسجد آقابرگ کاشانی را به صورت موروثی در اختیار داشت و از «آخرندهای درباری» به حساب می‌آمد. مادرش رخشنده گوهرنراقی^(۱) تقوا و پرهیز شایسته زنان مسلمان را نداشت و در شمار اولین زنانی بود که به استقبال «کشف حجاب» رفت و در شهر مذهبی کاشان چادر از سر برداشت.^(۲)

احسان نراقی اخیراً در مصاحبه‌ای پدرش را اینگونه معرفی می‌کند:

«... پدرم به گردآوری و نشر آثار اجدادش، بخصوص آثار منتشر نشده ملامهدی نراقی علاقه بسیار داشت... در عین تمجید و تحسین فراوان از صفات اخلاقی جدش- که آن را محصول فرهنگ وسیع و تفکر بدیع اسلامی می‌دانست- از تعصبات خرافانه پرستی قشریون هم داستانها می‌گفت و چون در جوانی به مدرسه «الیانس» فرانسه رفته بود و به خوبی فرانسه را آموخته بود، نسبت به متفکران و اندیشمندان غرب کمال احترام را قائل بود...»^(۳)

احسان نراقی پس از اتمام تحصیل در مدرسه‌ای که در کاشان به مدیریت مادرش اداره می‌شد، به تهران می‌آید و به دارالفنون می‌رود و موفق به اخذ مدرک «دیپلم متوسطه» از این مدرسه می‌شود.^(۴) او در سالهای اولیه دهه ۱۳۲۰ به دانشکده حقوق دانشگاه تهران راه می‌یابد، اما به دلیل آشفتگیهای ناشی از حضور سربازان خارجی و اخراج و تبعید خفت‌بار رضاخان و سیاسی شدن شدید جامعه ایران، کار ادامه تحصیلش با دشواری مواجه می‌شود. پدرش که از ثروت و مکننت نصیبی داشت، وی را به خارج از کشور می‌فرستد و احسان در شهر ژنو (سوئیس) تحصیلات دانشگاهی خود را دنبال می‌کند.

احسان نراقی طی گفت‌وگویی، به صراحت اعلام می‌کند که پدرش به دلیل اینکه جو دانشگاههای ایران بشدت سیاسی شده بود و برای اینکه پسرش آلوده به مسائل سیاسی نشود، وی را به اروپا فرستاد. او در باره شرایط و اوضاع و احوال آن ایام و پدرش می‌گوید:

«... جو دانشگاه تهران یک جو شدیداً سیاسی شده بود و معمولاً دانشجویان سرزنده که روح

که در سوئیس شاهدش بودم، مرا خیلی سریع از کمونیسم و اردوگاه سوسیالیسم دور کرد...»^(۷) او در ارزیابی رفتار سیاسی خود و جریان روشنفکری ایران می‌افزاید:

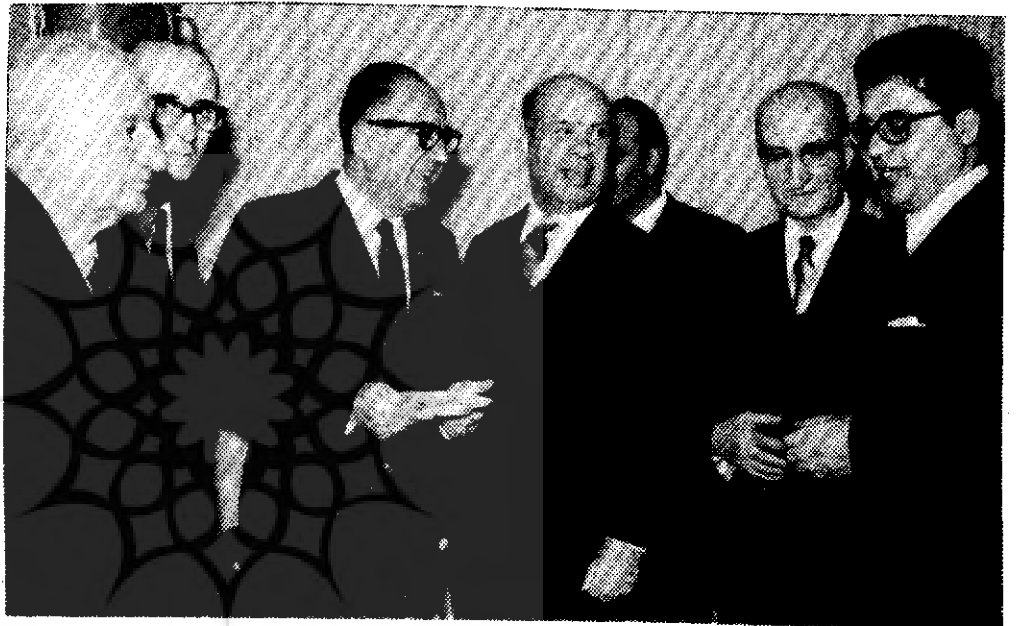
«... من به درستی پی بردم که از انسان شوروی تمام فضیلت‌های والای انسانی سلب شده است. هر چند اکثر روشنفکران ما که در عالم رؤیا چپ زده باقی مانده بودند، بر من نبخشیدند که من از انقیاد کمونیسم و مارکسیسم خود را رها کردم.»^(۸)

اما برخی این سخنان را «ترجیحات» احسان نراقی می‌دانند و براین باورند که او در راستای کسب منافع شخصی از مارکسیسم برید. این گروه، مسافرت یکساله احسان نراقی به انگلستان و اعطای بورس ۲۵۰۰ دلاری امریکا را سرآغاز و زمینه‌ساز رویگردانی و جدایی‌اش از مارکسیسم عنوان می‌کنند:

«... مسافرت یکساله نراقی در سال ۱۳۳۵ به کشور انگلیس و تسلّمش نزد پروفیسور

الپته احسان نراقی این ادعاها را بدون ارائه هیچگونه مدرک و سندی عنوان می‌کند. برخی بر این عقیده‌اند که نراقی در این مورد خاص لاف می‌زند و بعید است دکتر مصدق از یک دانشجوی جوان و بی‌تجربه برای حضور در ارگانه‌های معتبر جهانی، نظیر سازمان ملل و دفاع از حقوق ملت ایران استفاده کرده باشد. از سوی دیگر، احسان نراقی که به اعتراف خودش، همیشه از مبارزه سیاسی و سیاست پروا داشته و حتی برای دور شدن از مسائل سیاسی به ژنو سفر کرده بود، چگونه به صورتی ناگهانی، دچار تحول شده و خود را به صف اول مبارزه ملت ایران می‌رساند و کنار دست دکتر محمد مصدق و به عنوان مباشر مستقیم او به فعالیت و تلاش مشغول می‌شود؟

نویسندگان کتاب روز شمار انقلاب اسلامی ایران سال ۱۳۳۳ را سال بازگشت احسان نراقی به ایران می‌دانند و نوشته‌اند که او «... برای چندماه در اصل»^(۱۱) استخدام شد،



از چپ به راست: علی اصغر حکمت، غلامحسین صدیقی، جهان‌شاه صالح، نصر، کاروان، علی اکبر سیاسی

وا احسان نراقی

دیوید گلاس در لندن، بویژه بورس ۲۵۰۰ دلاری یک مؤسسه امریکایی به او، می‌تواند مقدمات رویگردانی او از گرایش‌های کمونیستی و رویگردش به مبانی لیبرالیسم باشد...»^(۹)

احسان نراقی در سالهای اولیه دهه ۱۳۳۰ لیسانس خود را دریافت می‌دارد و مقارن با ایام نخست وزیری دکتر محمد مصدق، در رشته دکترای جامعه‌شناسی ثبت نام می‌کند. او مدعی است که در این سالها در خدمت دکتر مصدق بوده و در جهت تحقق اهداف و منویات وی تلاش می‌کرده است:

«... در سال اول حکومت دکتر محمد مصدق که من موفق به گذراندن امتحانات دوره لیسانس شده بودم و برای دوره دکتری خودم را آماده می‌کردم، فراغت کار داشتم. در این مدت توانستم به دستور دکتر مصدق در اکثر هیئت‌های نمایندگی ایران در سازمان ملل و یا کنفرانس‌های بین‌المللی به عنوان مشاور و البته بدون دریافت یک شاهی از خزانه دولت، به طور فعال شرکت جویم.»^(۱۰)

«... من همراه با چند نفر دیگر، از جمله مهندس قندهاریان و مهندس حسین ملک»^(۱۲) به عنوان افرادی که از نظر سیاسی، نامطمئن‌اند، از مرکز آمار ایران اخراج شدیم.»^(۱۳)

این در حالی است که دست‌اندرکاران مسائل سیاسی می‌دانند حکومت کودتا در فاصله‌ای بسیار اندک و حداکثر در ظرف ۲ ماه، تمام هواداران دکتر مصدق و کلیه نیروهای مبارز را دستگیر کرد و به زندان فرستاد. و ادارات و سازمانهای دولتی را تصفیه و پاکسازی کرد و بعید به نظر می‌رسد که دو سال بعد هنگامی که آنها از آسیاب افتاده، احسان نراقی را به جرم فعالیت‌های سیاسی از کار برکنار کرده باشند.

افزون بر آن، منابعی که پیرامون زندگی و شرح حال احسان نراقی وجود دارند، بر سازش و همکاری و همگامی وی با حکومت پهلوی تأکید می‌کنند. از جمله:

«... نراقی برای شروع فعالیت‌های فرهنگی خود در ایران، بامسئولین بالای سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) دیدار کرد و آنان را از برنامه‌های آتی خود آگاه ساخت. از همین زمان همکاری احسان الله نراقی با ساواک آغاز شد و موظف گردید در انتقال گزارشهای موردعلاقه ساواک به این سازمان جدی باشد...»^(۱۵)

نراقی در سالهای اخیر مدعی همکاری با آیت‌الله مجاهد سید ابوالقاسم کاشانی می‌شود و خود را یکی از مشاوران طراز اول این روحانی عالیمقام معرفی کرده و می‌گوید:

«... برای خانواده ما آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی مظهر مقاومت در مقابل استعمار انگلیس و قلدری‌های حکام داخلی قلمداد شده بود. مرحوم کاشانی پس از آشنایی به من گفت تو روزها بیا اینجا پهلوی من و به من بگو تا دقیقاً بسیم این دیپلماتها و روزنامه‌نگاران چه می‌گویند.»^(۱۶)

این نیز بعید است که فردی چون آیت‌الله کاشانی که از عنوان جوانی در کشاکش فعالیت‌های مبارزاتی با نیروهای استعماری بوده و رهبری داغ‌ترین کانونهای سیاسی در ایران و عراق را برعهده داشت، آنقدر از القاب اصول دیپلماتیک بی‌اطلاع باشد که از یک دانشجوی جوان از فرنگ برگشته، آنهم به این صورت، طلب کمک کند. البته این احتمال که آقای کاشانی به دلیل همولایتی بودن و به اعتبار خانواده نراقی وی را مورد توجه قرار داده باشد ضعیف نیست، اما وقتی نراقی پا را از این حرفها هم فراتر می‌گذارد و ادعا می‌کند که واسطه آشتی آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بوده است موضوع جالب‌تر جلوه می‌کند. نراقی مدعی می‌شود که روز ۲۸ مرداد با دکتر فاطمی وزیر امور خارجه دولت ملی، برای رفع اختلافات آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق قرار ملاقات داشته است. در تمامی موارد مورد ادعا بهتر بود آقای نراقی اسنادی جهت درج در تاریخ ارائه می‌دادند.

نراقی سرکوب نهضت ملی کردن نفت را بزرگترین دستمایه آینده خود معرفی می‌کند و درباره احسان خود در روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می‌گوید:

ولی باردیگر برای گرفتن درجه دکترا عازم پاریس گشت.»^(۱۲) اما خود او ادعا می‌کند که در سال ۱۳۳۱ پس از اخذ مدرک لیسانس و آزمون ورود به دوره دکترا، به منظور انجام تحقیقات مرتبط با امور درسی‌اش به ایران می‌آمده و در سرراه بازگشت به ایران و طی توفقی کوتاه در شهر هامبورگ آلمان، به دیدار دکتر غلامحسین صدیقی می‌رود و باب مراوده و آشنایی با او را گشوده است.

پس از مراجعت به ایران و به توصیه دکتر صدیقی وزیر کشور کابینه مصدق به استخدام دولت درمی‌آید و در اداره کل آمار عمومی مشغول به کار می‌شود. همکاری احسان نراقی با اداره کل آمار تا سال ۱۳۳۴ ادامه می‌یابد و در مهرماه ۱۳۳۴ این اداره را رها می‌سازد.

احسان نراقی بعدها قطع همکاریش با اداره کل آمار را محصول پیوند و ارتباطش با جریان سیاسی معارض رژیم پهلوی و ره آورد وفاداریش به دکتر مصدق معرفی می‌کند و می‌گوید:

«... درد و اندوهی که در روز بیست و هشتم مرداد ماه به من دست داد در مسیر زندگی ام تأثیر بسزا داشت... صادقانه بگویم که روز بیست و

هشت مرداد یکی از اندوهبارترین روزهای زندگی من بوده است.»^(۱۷)

حالا چگونه و به چه دلیل او در خدمت همین حکومت کبودتا قرار گرفت و در ردیف نظریه پردازان طراز اول رژیم پهلوی درآمد، پرسشی است که خود نراقی باید به آن پاسخ گوید هر چند که آقای نراقی براین باور هستند که:

«... ارتباط آدمهای مصلح و متخصص با آدمهای سطح بالای حکومتها ارتباط غلطی نیست...»^(۱۸)

به هر حال احسان نراقی پس از برکناری از مرکز آمار ایران عازم فرانسه می شود و در مؤسسه تحقیقات «دموگرافی» پاریس به کارآموزی می پردازد. ژان پیازه استاد وی در سوئیس و بعد در فرانسه او را به مرکز یونسکو معرفی می کند و نراقی با بهره گیری از این فرصت شغلی، به کشورهای نظیر یوگسلاوی، مصر، لبنان، عراق و اردن مسافرت می نماید. وی در باره دلایل اصلی مأموریتش در این سفرها هیچگاه سخنی نگفته و تنها مدعی شده است که این سفرها را به منظور تهیه گزارش برای سازمان ملل انجام می داده است.^(۱۹)

در همین سالها عبدالله انتظام - فراماسونر معروف و مدیرعامل وقت شرکت نفت ایران - از احسان نراقی برای دیدار از ایران دعوت به عمل می آورد و او پس از انجام این سفر، گزارش ویژه ای درباره مناطق نفت خیز ایران تهیه کرده و به سازمان ملل ارائه می نماید.

این گزارش انعکاس وسیعی در جهان می یابد و مقامات رژیم پهلوی از آن بهره برداری بسیاری می کنند. این امر وسیله ای برای ایجاد ارتباط بیشتر نراقی با دولتمردان رژیم می شود؛ ارتباطی که در نهایت به بالاترین نقطه هرم قدرت ایران، یعنی محمدرضا شاه منتهی می شد. او در باره تأثیر همکاری و حضورش در شرکت ملی نفت می گوید:

«... به این نتیجه رسیدم که در شرکت نفت، یک محیط خشک مادی حاکم است. پیشنهاد کردم که هر هفته یک نویسنده یا متفکر را برای سخنرانی دعوت کنند و محیط را از حالت خشک مادی آن درآورند. مطالعات من اثربخشید و شاه دستور داد که یک کمیته مخصوص برای حل مسائل تشکیل شود...»^(۲۰)

نراقی و روشنفکران ایرانی

احسان نراقی پس از تکمیل تحقیقات و تحصیلات، سرانجام در سال ۱۳۳۶ به ایران می آید و به عنوان دانشیار دانشگاه تهران و دانشسرای عالی در خدمت دانشگاه تهران قرار می گیرد و به تدریس و آموزش می پردازد و یکسال بعد به مدیریت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی منصوب می شود.

او از نخستین روزهای بازگشت به ایران، تلاش برای نزدیکی با مقامات طراز اول حاکمیت پهلوی

را در دستورکار خود قرار می دهد و تا حدودی در این امر توفیق می یابد. به طوری که در سال ۱۳۴۰ به عنوان نماینده ایران به کشور فرانسه اعزام می شود تا با مقامات آن کشور مذاکره کرده و نظر مساعد آنان را در مورد کمک به طرحهایی که با زندگی جوانان و دانشجویان ایرانی ارتباط دارد، جلب نماید.^(۲۱)

با انتصاب امیرعباس هویدا به نخست وزیری، احسان نراقی هم در مدار توجه قرار می گیرد. او از دوستان هویدا بود و روابط صمیمانه ای با وی داشت. نراقی در باره روابط و آشنایی اش با امیرعباس هویدا می گوید:

«... من از زمان دانشجویی در ژنو،... هویدا را می شناختم. او در آن زمان کارمند جوانی بود که در کمیساریای پستاهندگان سازمان ملل کار می کرد...»^(۲۲)

از رهگذر همین آشنایی و دوستی بود که او در سال ۱۳۴۳ به عضویت شورای مرکزی دانشگاههای ایران انتخاب شد و در سال ۱۳۴۵، زمانی که اولین هیئت امنای دانشگاه تهران شکل گرفت، در شمار یکی از اعضای آن معرفی گردید.

نراقی با درک موقعیت خاص فرح، به سرعت جذب دفتر او شد و بزودی در شمار نزدیکترین مشاوران وی قرار گرفت. او کم کم خود را به دیگر عناصر قدرتمند رژیم، نزدیک ساخت و پس از کم کردن فاصله خود با شاه و به توصیه فرح، در عداد مشاورین مخصوص محمدرضا پهلوی درآمد.

* بعید است فردی چون آیت الله کاشانی، از یک دانشجوی جوان از فرنگ برگشته طلب کمک کند. حتی این احتمال که او به دلیل همولایتی بودن، از نراقی کمک خواسته باشد ضعیف است.



نراقی در آخرین کتاب خود با عنوان از کاخ شاه تا زندان اوین، به صراحت به این همکاری و مشاوره اشاره می کند و می گوید این همکاری را در جهت منافع مردم ایران قلمداد نماید.

او فعالیت گروهی از عناصر فعال سیاسی در مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه را محصول حضور خود و نتیجه گرایشهای مردمی اش معرفی می نماید. و می گوید:

«... در مؤسسه تحقیقات بهترین پژوهشگران و روشنفکران از نظر کارشناسی کار می کردند. تک نگاری های آل احمد و ساعدی را ما چاپ می کردیم. امیر پرویز پویان، پیمان و شمعاییان در مؤسسه کار می کردند. من به همه آنها کمک می کردم. هوای آنها را داشتم. در مؤسسه همه نوع آدم داشتیم، اسلامی، چپی و ملی. برای من مهم نبود چه روش و مسلکی دارند... هویدا را آوردم در جلسه و در حضور کسانی مثل اسماعیل خوبی، حمید عنایت، محمود عنایت، ناصر پاکدامن، جعفری وحیدی و... خیلی صریح مسئله را مطرح کردیم. روشنفکرها می دیدند که ما درست کار می کنیم، جلب می شدند...»^(۲۳)

لازم به یادآوری است که رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۵ با هدف به نمایش گذاشتن ویتترین فرهنگی خود، مراسمی با عنوان سمینار کتاب با مشارکت احسان نراقی برگزار نمود. او امیرعباس هویدا، نخست وزیر وقت را به یکی از جلسات این سمینار که تنی چند از روشنفکران از جمله اسماعیل خوبی، حمید عنایت، محمود عنایت، ناصر پاکدامن و از میان ناشران عبدالرحیم جعفری، عضو کلوب روتاری و مالک سابق انتشارات امیرکبیر وعده ای دیگر حضور داشتند، آورد تا نویسندگان و مولفین و ناشران با وی درباره مسائل کتاب گفتگو کنند. مذاکرات این افراد به مقوله سانسور و ممیزی کتاب کشیده شد. هویدا که از طرح خارج از دستور مقوله سانسور در این جلسه ناراحت شده بود با لحنی خشن دخالت دولت در اعمال سانسور را تأیید کرد و بر سر احسان نراقی فریاد کشید و نقش وی را در سانسور و ممیزی کتب افشا نمود.

در سال ۱۳۵۶، جزوه ای با نام «گروه آزادی کتاب و اندیشه» در بیانیه مفصلی که با عنوان «۲۵ سال سانسور در ایران» انتشار داد، به گوشه ای از آنچه در این جلسه گذشت، اشاره می کند و می نویسد:

«... در اواخر تابستان ۱۳۵۵ جلسه مشترکی با حضور گروهی از ناشران و بعضی از مولفان و نویسندگانی که موضع طرفداری دستگاه [رژیم پهلوی] دارند و مأموران اداره سانسور و مأموران وزارت اطلاعات و مأموران سازمان امنیت و گروهی دیگر تحت عنوان «سمینار کتاب» به زعامت دکتر احسان نراقی تشکیل شد. هدف این اجلاس ظاهراً چاره جویی درباره وضع ناگوار کتاب و انتشارات در ایران و در حقیقت مشکل کردن روشهای جدید اختتاقی در امر کتاب و انتشارات بود. در یکی از نشست های این اجلاس، امیرعباس هویدا نخست وزیر شرکت کرد. او در برابر تذکر محافظه کارانه یکی از شرکت کنندگان غیر دولتی، بالحی خشن و بی ادبانه گفت:

«بله! ما کتاب را سانسور می‌کنیم و احتیاجی هم به پرده‌پوشی نداریم. مصالح مملکت و نظم شاهنشاهی ایران برای ما مافوق همه چیز است...»
در این جلسه در برابر تذکری که از طرف آقای احسان نراقی... در مورد نحوه سانسور داده شد، هویدا با حالتی عصبی فریاد زد:

«مگر شما خودتان، آقای نراقی نبودید که به من توصیه کردید کتابها مجدداً پس از چاپ سانسور شود. تا ناشران خودشان سانسور برقرار کنند؟»^(۳۲)
نراقی سعی دارد فعالیت‌های خود در جهت سیاست‌گذاری‌های فرهنگی برای رژیم پهلوی که مدارا با گروهی از روشنفکران نیز، در آن زمره محسوب می‌شد را در ردیف «اقدامات مبارزاتی» خود برشمارد. اما محمد مختاری یکی از اعضای کانون نویسندگان و از فعالین سابق سازمان چریک‌های فدائی در همین باره به او پاسخ می‌دهد که:

«... آقای دکتر احسان نراقی در مصاحبه با مجله

آدینه، فتح بابی کرده است در نوع خاصی از مدارا که کارکردش طرح محاسن سیاسی فرهنگی خود ایشان و ذکر معایب «حقیقتی-سیاسی» روشنفکران است. آقای نراقی همکاری خود را اساساً در ایجاد مؤسسه تحقیقات خلاصه می‌کند، و آن را هم در خدمت فرهنگ جسمانه باز می‌شناسد. اما اینگونه موسسات را باید در راستای ضرورتها و ناگزیری‌های دولت‌ها برای بقاء و سلطه نیز ارزیابی کرد. اساس این تحقیقات در اختیار برنامه‌ریزی‌های کل نظام قرار داشت. زیرا از اطلاع برکم و کیف جامعه، به منظور کنترل آن ناگزیر بود...»^(۳۵)

یکی دیگر از همان روشنفکران مورد نظر نراقی-رضا پراهنی- نیز در پاسخ آقای نراقی می‌نویسد:
«... آتش بیاران معرکه این سی ساله گذشته نقش عوض کرده، در جامه محلل «آشتی فرهنگی» ظهور کرده‌اند.»^(۳۶)

غلامحسین ساعدی از دیگر روشنفکران سکولار نیز نظر پراهنی را به نوعی دیگر مورد تأیید قرار داده و در خاطراتش از شکل‌گیری «کانون نویسندگان»-مربوط به سالهای ۴۵-۱۳۴۶- نقل می‌کند:

«... پس از ملاقات با هویدا در همان جلسه او گفت که: اینجوری نمی‌شود. یک نفر را انتخاب کنید که ما بتوانیم با او حرف بزنیم. بعد آنها من را به عنوان نماینده انتخاب کردند و من مدت‌ها می‌رفتم توی دفتر نخست‌وزیر هویدا و از طرف نخست‌وزیر هم... محمدیگانه و یک پاشایی نامی^(۳۷) که یک مدتی هم رئیس دفتر فرح‌شده بود انتخاب شده بودند...»^(۳۸)

وی سپس اضافه می‌کند که یکی دو نفر دیگر نیز در آن جلسات شرکت داشتند و می‌گوید:

«... یکی از آنها احسان نراقی بود و دیگری ایرج افشار...»^(۳۹)
از ساعدی سؤال می‌شود که: «آیا هیچ یادتان هست که احسان نراقی توی آن جلسه چه گفت و چه می‌کرد؟» او می‌گوید:

«سعی کرد که وساطت بکنند... وساطت بکنند و قضیه را یکجوری ماست مالی بکنند...»^(۴۰)
اداره و کنترل مؤسسه تحقیقات اجتماعی به شیوه



احسان نراقی مشاور دکتر علی امینی نیز بود، و در زمانی که علی امینی به همراه شاهین فاطمی، تشکیلات ضدانقلابی «جبهه نجات ایران» را اداره می‌کرد، به این دو نفر و در جهت هدایت فعالیت‌های ضدانقلابی این تشکیلات، مشاوره می‌داد.

این نکته را منوچهر گنجی، سرکرده کنونی «جبهه نجات ایران» در جریان مناظره‌ای که علیرضا میدی بین او و احسان نراقی در یکی از برنامه‌های رادیویی «صدای ایرانیان» لوس آنجلس ترتیب داده بود، افشا کرد و خطاب به احسان نراقی گفت:

«... آقای نراقی، شما... از مشاورین دکتر امینی و مشاورین شاهین فاطمی، وقتی که «جبهه نجات» را اداره می‌کرد بودید...»^(۴۱)

اما احسان نراقی این ارتباط را انکار کرد و گنجی مجدداً سخنان خود را تکرار کرد از نراقی پرسید:

«عکس‌هایش را می‌خواهید برایشان بفرستم...؟»^(۴۲)

احسان نراقی پس از اینکه در می‌یابد در مورد این روابط عکس و سند موجود است، می‌کوشد تا روابط خود با علی امینی را ارتباطی ساده و غیر سیاسی قلمداد نماید و می‌گوید:

«... بنده دکتر شاهین فاطمی را فقط دو بار دیدم... و ملاقاتی که کردم با دکتر امینی در مقابل پسر و خانمش بود...»^(۴۳)

منوچهر گنجی و احسان نراقی، نماینده دو جریان متفاوت در عرصه تلاش‌های ضدانقلابی هستند و علیرضا میدی هم این مناظره را به خاطر وجود همین تضاد و تقابل در دیدگاه‌هایشان بین این دو نفر ترتیب داده بود.

منوچهر گنجی طرفدار برخورد خصمانه با جمهوری اسلامی ایران است و بر این باور پای می‌نهد که باید جمهوری اسلامی را از طریق مبارزه‌ای خشن و آشتی ناپذیر به تسلیم واداشت. اما علی امینی هوادار و مبلغ «تئوری استحاله و خط بازگشت» است.

تئوری استحاله و خط بازگشت چند سال پیش از جانب علی امینی به عنوان راهکار مقابله با نظام اسلامی ایران مطرح شد. براساس این تئوری، علی امینی پیشنهاد می‌کرد که مبارزه خشن و آشتی ناپذیر راه به جایی نمی‌برد و مخالفان جمهوری اسلامی باید با همصدایی ظاهری با این نظام، به داخل ایران بازگردند و اندک، اندک و عمدتاً از طریق فعالیت‌های فرهنگی، زمینه را برای استحاله جمهوری اسلامی آماده سازند.

همکاری با ساواک

کریستین دلانوا در کتابی به نام «ساواک» به نقل از احسان نراقی، به مناسبات ویژه او با سرلشکر پاکروان- دومین رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سالهای اولیه دهه ۱۳۴۰- اشاره کرده و می‌نویسد:

«... احسان نراقی، جامعه‌شناس جوانی که پس از اتمام تحصیلات عالی از اروپا به ایران بازگشته بود، تعریف می‌کند که هنوز به خانه نرسیده و جایجا نشده بود که یک مامور ساواک به ملاقات او می‌آید و... [وی را] مستقیماً نزد پاکروان

دلخواه رژیم، یکی از وظایف مهم احسان نراقی بود. او می‌کوشید تا در این تشکیلات ضمن اجرای برنامه‌های مورد علاقه رژیم در عرصه تحقیقات اجتماعی و ارائه مشاوره به دولت و مقامات طرازاول، گروهی از روشنفکران را با پرداخت حقوق و مزایای هنگفت، جذب کند. دکتر پرویز ورجاوند عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران، درباره نحوه فعالیت مؤسسه تحقیقات اجتماعی می‌گوید:

«... [یک وجه دیگر از] فعالیت «مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی» مشاوره با دولت، پناهندخواست دولت بود. این خصوصیت مؤسسه اثر زیادی هم بر موجودیت هم برادامه حیات مؤسسه گذاشت. یکی از روسای سابق مؤسسه در مصاحبه‌ای به من گفت: مؤسسه براساس استانداردهای دانشگاهی عمل نمی‌کرد، بلکه پروژه‌های دولتی برنامه‌های تحقیق آن را هدایت می‌کردند. این مؤسسه حدود ۳۰۰ محقق تمام وقت و نیمه‌وقت داشت و مجبور بود همیشه آنها را به گونه‌ای مشغول نگاهدارد. حتی به جای تدوین مقالات علمی پس از اجرای یک طرح، محققین را برای اجرای طرح دیگری روانه می‌کرد. به همین دلیل است که کتب و مجموعه مقالات نوشته شده علمی نیستند و اغلب به صورت برداشتهای تحقیقاتی می‌باشند...»^(۴۴)

واقعیت این است که اطمینان رژیم از مواضع فکری نراقی، دست او را در تأسیس «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی» بازگذاشت. نراقی با این شعار که باید در جهت انقلاب شاه و مردم فعالیت کرد، تا سال ۱۳۴۸ در مؤسسه یادشده که وابسته به وزارت علوم بود، با جذب اندیشه‌هایی که به نوگرایی فرهنگی-سیاسی علاقه مند بودند، به کار خود ادامه داد و در این مدت روابط خود را با عناصری چون دکتر علی امینی- که به ارتباط با سازمان جاسوسی «سیا» شهره بود- حفظ کرد.

بر اساس مندرجات این کتاب پاکروان در این دیدار از نراقی می‌خواهد تا با ساواک همکاری کند، اما او نمی‌پذیرد و:

«... استدلال می‌کند که به ایران آمده است تا مؤسسه تحقیقات اجتماعی را در دانشگاه تهران راه بیندازد...» (۳۶)

آنچه در بالا بدان اشاره شده ادعای احسان نراقی است، اما اسناد و مدارکی در دست است که حکایت از همکاری او با ساواک دارد. از جمله این اسناد می‌توان به گزارش یکی از ماموران سفارت آمریکا در تهران اشاره کرد که به طور صریح احسان نراقی را عامل معروف ساواک معرفی می‌کند.

این گزارش طی سند شماره ۱۲/۲۳۴ مورخ ۲۱ بهمن ۱۹۶۳ برابر با ۳۰ آذر ۱۳۴۲ با طبقه‌بندی «خیلی محرمانه» و باین قید که این سند تا ۱۲ سال از طبقه‌بندی خارج نشود، به وزارت خارجه آمریکا ارسال شده است. در این سند می‌خوانیم:

«... در مؤسسه مطالعات و پژوهشهای اجتماعی که جزئی از دانشکده ادبیات است، فعل و انفعالات بین جبهه ملی و رژیم در دانشگاه تهران، از موارد جالب توجه می‌باشد. در اینجا بعضی از هیجان‌انگیزترین اندیشه‌ها در شرف پرورش است. طرحهایی درباره موضوعاتی از قبیل طبقه متوسط ایران و تجزیه و تحلیل از بازار تهران و بعضی از جنبه‌های اصلاحات ارضی و... حتی مطالعه‌ای درباره علل اغتشاشات [پانزدهم] خرداد می‌باشد.

ریاست مؤسسه مطالعات و پژوهشهای اجتماعی با دکتر فلاحمسین صدیقی است ولی مدیریت آن را دکتر احسان نراقی، یک عضو سابق حزب توده و عامل معروف ساواک برعهده دارد...» (۳۷)

ایرج اسکندری، دبیرکل پیشین حزب توده نیز احسان نراقی را در شمار مأموران ساواک می‌داند و در خاطرات خود به موضوعی اشاره می‌کند که حکایت از ارتباط و همکاری احسان نراقی با ساواک دارد. وی به نامه‌ای که در حوالی سال ۱۹۷۵ برایش ارسال شده استناد کرده، می‌نویسد:

«... محتوای این نامه گزارشی است از طرف بهزادی که در سفارت ایران در آلمان دموکراتیک در برلین، [زمان فرخ که آن موقع سفیر ایران در جمهوری دموکراتیک آلمان بود] سمت دبیراولی داشت. در زمان شاه دبیراولی و دوم سفارتخانه‌ها معمولاً نماینده سازمان امنیت بودند... از قراری که بهزادی، دبیر سفارت و نماینده رسمی سازمان امنیت در اروپا که در آن موقع مرکز آن در کلن بود، فرستاده است... می‌گوید جلسه‌ای بود که در برلین غربی تشکیل شده و از اشخاصی اسم برده که یک نفر از آنها خیلی شناخته شده است که همان احسان نراقی است...» (۳۸)

سندی که ایرج اسکندری درباره آن توضیح داده است، گزارش یکی از ماموران ساواک در سفارت ایران در آلمان شرقی به نام بهزادی، خطاب به رئیس ساواک در اروپاست و به اختلافات درونی در کادر رهبری حزب توده مربوط می‌شود. بهزادی در این گزارش می‌نویسد:



* اطمینان رژیم از مواضع فکری احسان نراقی، دست وی را در تاسیس «موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی» باز گذاشت. نراقی با این شعار که باید در جهت انقلاب سفید فعالیت کرد، تا سال ۱۳۴۸ در این موسسه فعالیت کرد.

«از تابستان گذشته آقایان دکتر محمود رنجکش احمدی، دکتر احسان نراقی و آقای احمد مجیب به دستور مرکز ملاقاتی با اینجانب داشتند. اگر این ملاقات و شرح کامل گفتگوها را مستقیم به عرض رسانده‌ام از آن جهت بود که آقایان احسان نراقی و رنجکش وعده کردند که در مراجعت به فرانسه و انگلستان تیمسار [منظور رئیس کل ساواک در اروپاست] را از جریان مسبق خواهند نمود... درحالی که آقایان نراقی، احمدی و مجیب مامور بودند برخی اطلاعات را که در پاریس و لندن به دست آمده در اختیار اینجانب بگذارند...» (۳۹)

اسکندری می‌افزاید:

«... هدف از تشکیل این جلسه تبادل اطلاعات میان نمایندگان ساواک در کشورهای مختلف اروپای غربی از یک سو و نماینده این دستگاه در جمهوری آلمان دموکراتیک درباره حزب ما [حزب توده] و دادن دستورات عملی کلی فعالیت آینده بوده است...» (۴۰)

این سند نشان‌دهنده ارتباط گسترده و همکاری آگاهانه و هدفدار احسان نراقی با ساواک است و مؤید این نکته است که او موقعیتی بسیار فراتر از یک «مامور نفوذی» داشته و در شمار عوامل رده بالای ساواک به حساب می‌آمده است، به طوری که دیگر ماموران و نمایندگان ساواک در کشورهای مختلف را می‌شناخته و با آنان ملاقات و مذاکره می‌کرده و گزارشهای خود را مستقیماً به رئیس کل ساواک در اروپا می‌داده است. افزون بر این سند، گزارشهای وجود دارند که حکایت از تدریس احسان نراقی در دانشکده تخصصی «ساواک» می‌کنند. (۴۱)

احسان نراقی خود را به عنوان «محقق» و پژوهشگر مسایل اجتماعی معرفی می‌کند. اما نگاهی به کتاب جبهه ملی که در سال ۱۳۵۰ انتشار یافت این تلقی را بهم می‌ریزد و به این نکته اشاره می‌کند که نراقی برای سازمان جاسوسی آمریکا سیا کار می‌کرده و با این سازمان در ارتباط بسیار نزدیک و بی‌واسطه بوده است.

احسان نراقی در سال ۱۳۴۸ بنا به دعوت رنه ماهو، مدیرکل وقت یونسکو به پاریس رفت و به سمت رئیس اداره جوانان این سازمان منصوب شد. نراقی خود تأیید می‌کند که این مأموریت با تأیید شاه صورت گرفت و وزارت امور خارجه برای این پست پیشنهاد صدور گذرنامه سیاسی را داد. (۴۲) بدین ترتیب وی با گذرنامه دیپلماتیک در پاریس مستقر شد. با این حال همکاری او با اداره کل یکم اداره کل سوم - تشکیلات متولی امنیت داخلی ساواک - و همچنین با معاونت دوم این اداره کل ادامه یافت.

طرفه آنکه او با چنین سابقه و وضعیت و عملکردی دست از ادعا بر نمی‌دارد و تمام فعالیت‌های خود را در راستای مبارزات براندازی رژیم و در جهت متزلزل کردن و دگرگون ساختن مبانی فکری آن قلمداد می‌کند و هنوز هم بر این ادعا پای می‌فشارد تا جایی که در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان در سال ۱۳۷۳ می‌گوید:

«... در متزلزل کردن ارکان فکری رژیم که تقلید از غرب بود، هیچ‌کس به شدت من عمل نکرد...» (۴۳)

نراقی معتقد است که از هر وسیله‌ای برای توجه به امر فرهنگ ملی و جلوگیری از سلطه وحشتناک تفکر و تکنوکراسی غربی استفاده کرده است، و می‌افزاید:

«... حتی از اینکه فرح گفته بود فرهنگ ملی چون این ضد سیاست شاه بود و چون با حرفهای شاه مخالفتی داشت، من هم آن جنبه را که بر فرهنگ ملی تأکید داشت تقویت می‌کردم...» (۴۴)

علی‌رغم آنچه که نراقی ادعا می‌کند، اظهارات و رهنمودهای وی هرگز نمایانگر چنین تضادی نبود. وی علاوه بر اینکه می‌کوشید تا شخصیت «شهبانو» را تکمیل کننده رفتار و کردار شاهنشاه آریامهر!! تبلیغ و توجیه کند. (۴۵) در دفاع از رهبری شاه نیز تئوری پردازی می‌کرد. به این اظهارات آقای نراقی توجه کنید:

«... کشور ما به رهبری شاهنشاه آریامهر در حال ساختن جامعه نوینی است که از هر لحاظ ویژگی خاص خود را دارد. اول آنکه... ما از هیچ «ایسمی» پیروی نمی‌کنیم... دوم آنکه شاهنشاه هنگام تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران فرمودند که یکی از هدفهای عمده این حزب ایجاد یک پارچگی میان ملت ایران است... دعوت به یکپارچگی در حقیقت دعوت به مودت و عشق میان افراد است. دیگر آنکه، انقلاب ایران و رستاخیز ملت ایران مبتنی بر سنت و ارزشهای اصیل ملی ماست...» (۴۶)

وی بر این باور است که تکنوکراتهای غربزده حاکم در رژیم شاه عامل وفاق ملی و سرنوینی رژیم بودند و روش آنان سبب شد تا نوسازی و

حرکت به سمت «تمدن بزرگ» مورد نظر شاه با شکست مواجه گردد:

«سالها قبل از انقلاب از طریق نوشتار و سخنرانی‌هایم تلاش کردم تا به تکنوکراتهای حاکم توضیح بدهم که روش آنان به نوسازی و حرکت به سمت «تمدن بزرگ» مورد نظر شاه ختم نمی‌شود و برعکس ادامه روش‌شان در این زمینه به نفاق ملی یا سرنگونی رژیم منجر خواهد شد.»^(۳۷)

ارتباط معنوی نراقی با نهاد سلطنت و شخص شاه، در متن نامه‌ای که به محمدرضاپهلوی هنگام تقدیم یک جلد از کتاب تازه انتشار یافته خود، به نام «آنچه خود داشت» می‌نویسد، به خوبی مشهود است.

تفکر نراقی همزمان با اوج‌گیری انقلاب در ایران شفافتر می‌شود. او در مه‌ماه سال ۱۳۵۷ که چندماه بیشتر به سقوط رژیم سلطنت نمانده نظراتی به لحاظ حساسیت مقطع زمانی و تاریخی موضوع دارد که قابل توجه است. وی طی یک گفتگو با خبرنگاری خارجی که در کیهان اینترنشنال به چاپ رسیده است با صراحت «پادشاه را مظهر وحدت ملت» در ایران دانسته و وحدت وجود را به یگانگی انسان، حکومت و جامعه تعبیر می‌کند و این سه را جدایی‌ناپذیر می‌داند. وی که در آن مقطع تاریخی وقوع انقلاب را نزدیک می‌بیند و نقش روحانیت مبارز را در رهبری آن غیر قابل کتمان می‌داند، معتقد است که:

«... قدرت کنونی روحانیت از ضعف دولت نتیجه شده و این خود ناشی از نفاق است که میان دولت و روحانیت پدید آمده است...»
و بالاخره اینکه او می‌گوید:

«... خیر خیز کنونی را باید کاملاً درک کرد و پذیرفت و به جهادی برای پدید آوردن صلح اجتماعی جدید دست زد. این صلح باید بر تفاهم، اعتماد و ارزیابی صادقانه توان‌ها و محدودیت‌ها متکی باشد...»^(۳۸)

نراقی با اینکه بارها اخبار ملاقات‌هایش با شاه در جراید آمده بود و خود به آنها اعتراف داشت، باز می‌کوشد تا خود را تبرئه کند. او منکر این امر می‌شود که مشاور شاه بوده است در حالی که این امر، راز پنهانی نبود و تمام دولتمردان رژیم از آن با خبر بودند. وی می‌گوید:

«... تهمت همکاری با رژیم را خیلی‌ها علیه من شایع کردند و به همین اتهام‌ها سه بار نیز دستگیر شدم. در کیفرخواست علیه من آمده بود که من با شاه و فرح ارتباط داشتم. آری من شاه و فرح را چندین بار ملاقات کرده بودم. اما این مسئله‌ای مخفی نبود. کار من ایجاب می‌کرد که آنها را ببینم و البته نظریات خود را صریحاً به آنها می‌گفتم.»^(۳۹)

آخرین ملاقات احسان نراقی با شاه در روزهای اوج انقلاب اسلامی ایران انجام شد. او پس از راهپیمایی عظیم مردم ایران در روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷، به دیدن شاه رفت.^(۴۰) نراقی در این دیدار مشورت‌های خاص به شاه داد. اما دیگر کار از کار گذشته بود و طرفند‌های تازه در فریب دادن مردم مسلمان ایران تأثیر نداشت.

۱- اطلاعات بانوان، شماره ۷۷۰، مورخ ۱۳۵۱/۱/۱۶.
۲- رهنشده موهوبانی حتی قبل از فاجعه کشف حجاب هم فاقد التزام و تعهد عملی به اسلام بود، به طوری که خودش می‌گوید:

«... در زمان تحصیل خودم در مدرسه امریکایی، اقوام و فامیل من را تکفیر می‌کردند که دختر مشیرالسلطان مشیری به مدرسه امریکایی می‌رود و می‌خواهد لامذهب شود...»

مجله اطلاعات بانوان در سال ۱۳۵۱ مصاحبه‌ای با مادر احسان نراقی دارد. این گفت‌وگو که با نیت تبلیغ در جهت شناساندن این خانواده خصوصاً معرفی احسان نراقی به عنوان منوال بخش جوانان پوینت صورت گرفته بود، چهره واقعی وی را نمایان تر می‌سازد و نشان می‌دهد که احسان در چگونه محیطی رشد کرده است. او در این مصاحبه زندگی زنان تا قبل از ماجرای کشف حجاب را منفی ارزیابی نموده و آنان را موجوداتی در ساند و «خانه‌نشین» که «وظیفه اصلی‌شان آوردن فرزندان متعدد و طبخ غذا و نظافت خانه بود» معرفی می‌کند.

این خانم، نفوذ و اعتبار خاندان نراقی در کاشان را در جهت پیشبرد اقدامات دین‌ستیزانه رضاخان به کار گرفت و مسجد آقابزرگ که تولید آن بر عهده شوهرش بود و او آن را مبدل به مدرسه‌ای به سبک مدارس جدید کرده بود، به عنوان یک پایگاه در خدمت اشاعه این اهداف، بویژه برنامه استعماری «کشف حجاب» قرار داد. رخنه گوی نراقی در این مصاحبه، پس از لفاظی‌های فراوان پیرامون به اصطلاح سیه‌روزی زن ایرانی!! به فعالیت‌های خود در جریان «کشف حجاب» اشاره می‌کند و می‌گوید:

«... در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ تحول بسیار بزرگی در زندگی زن ایرانی آغاز شد و به دستور رضاشاه کبیر [!] زنان کشف حجاب کردند. من در مدرسه‌ای که اداره می‌کردم، جشن بزرگی برپا ساختم. در این جشن دخترها و معلمین همگی چادرها را از سر برداشتند... همه خوشحال بودند... در این جشن من سخنرانی مفصلی کردم...»

وی در باره مدرسه تحت نظارت خود و تحمیلات ابتدایی احسان نراقی می‌گوید:

«... در این مدرسه دانش‌آموزان پسر و دختر با هم بر روی یک نیمکت می‌نشستند و پشت یک میز به تحصیل ادامه می‌دادند... پسران «احسان» هم در مدرسه خود من تحصیل کرده...»

او در باره به اصطلاح نوآوری‌هایش!! در این مدرسه می‌افزاید:

«... دخترها در ماهات ورزش پایون سفید به سر می‌زدند و جوراب سفید ساقه کوتاه می‌پوشیدند. معلم ویلون هم داشتیم که او ویلون می‌نواخت و شاگردان بانوای ویلون ورزش می‌کردند...»

مادر احسان نراقی به خاطر پرداختن به امور دین‌ستیزانه در شمار چهره‌های سفور کاشان قرار داشت و مردم این شهر از او به بدی یاد می‌کردند و به رفتار و کردار او اعتراض داشتند. اما او به دلیل نفوذ و قدرتی که شوهرش از رهگذر پیوند و ارتباط با دربار و کانون‌های قدرت موجود در هرم حاکمیت رضاخان به دست آورده بود، توجهی به این نارضایتی عمومی نشان نمی‌داد. وی در همین مصاحبه اشاره‌ای گذرا به مسئله نارضایتی مردم از رفتار او می‌کند و در پاسخ به این سؤال که آیا نواختن ویلون در محیط مسجد، آنهم در کاشان، شمارا با مشکلی مواجه نکرد، با خنده می‌گوید:

«... چرا... مگر امکان دارد که شروع هرکار تازه و تحول جدید، توأم با مشکل نباشد؟ مردم مسلماً صحبت‌هایی می‌کردند و گاهیگاهی «فری» هم می‌زدند، ولی نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. چون همانطوری که گفتم شوهرم... مرد با نفوذی بود...»

به نقل از مجله اطلاعات بانوان، شماره ۷۷۰، مورخ ۱۳۵۱/۱/۱۶.

- ۳- مجله کلک، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۴- مجله اطلاعات بانوان، مورخ ۱۳۵۱/۱/۱۶.
- ۵- مجله کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۶- فصلنامه کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۷- فصلنامه کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۸- فصلنامه کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۹- روزنامه انقلاب اسلامی ایران، جلد اول، چاپ اول، ص ۱۹۶، ناشر: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- ۱۰- روزنامه انقلاب اسلامی ایران، جلد اول، چاپ اول، ص ۱۹۶، ناشر: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.

۱۱- «اصل ۴» نام یکی از نهادهای استعماری امریکا در ایران بود. که براساس اصل چهارم دکتر بین‌هاری ترومن، رئیس جمهوری وقت امریکا سازماندهی شده بود. برنامه اصل چهار با هدف کمک‌های اقتصادی در کشورهای عقب‌نگهداشته شده نظیر ایران اجرا می‌شد. عمده‌ترین هدف طراحان آن جلوگیری از سقوط کشورهای تحت سلطه خود به دامن کمونیسم بود.

۱۲- روزنامه انقلاب اسلامی ایران، جلد اول، ص ۱۹۶.
۱۳- حسین ملک برادر خلیل ملکی و یکی از اعضای فعال «نیروی سوم» بود. او پس از کودتای ۲۸ مرداد از ایران رفت و به استخدام سازمان ملل متحد درآمد و سالیانه ۲۸ هزار دلار از سوی این سازمان به کشورهای عقب‌مانده و فقیر آسیا و آفریقا می‌رفت، و گزارشات خود را در اختیار این تشکیلات می‌گذاشت.
ملک در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی شدیداً فعال شد و به همراه افرادی چون امیربیشاد و محمدعلی همایون کاتوزیان و چند نفر دیگر از روشنفکران وابسته گروهکی تشکیل داد و با ارسال نامه‌های سرگشاده به مخالفت با انقلاب اسلامی پرداختند. او بعدها تحمیلات خود را تکمیل کرد و با کسب عنوان دکترای یکی از کارشناسان نامدار سازمان ملل در امور کشورهای در حال توسعه مبدل گردید. از حسین ملک هم اکنون در برخی اوقات مقالاتی در هفته‌نامه کیهان چاپ لندن به چاپ می‌رسد.

- ۱۴- ماهنامه کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۱۵- روزنامه انقلاب اسلامی ایران، جلد اول، ص ۱۹۶.
- ۱۶- کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۱۷- ماهنامه کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۱۸- مجله آدینه، شماره ۷۴، مورخ شهریور ۱۳۷۱.
- ۱۹- مجله کلک، ویژه‌نامه نراقی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۲۰- نراقی، احسان، ماهنامه آدینه، شماره ۷۴، مورخ شهریور ۱۳۷۱.
- ۲۱- روزنامه ستاره تهران، مورخ ۱۳۲۰/۶/۲۳.
- ۲۲- مجله کلک، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- ۲۳- مجله آدینه، شماره ۷۳ و ۷۴، مورخ شهریور ۱۳۷۱.
- ۲۴- گروه آزادی کتاب و اندیشه، ۲۵ سال سناسور در ایران، ص ۴۲.
- ۲۵- مجله آدینه، شماره ۷۵، آبان ۱۳۷۱.
- ۲۶- مجله آدینه، شماره ۷۵، آبان ۱۳۷۱.
- ۲۷- منظور ساعدی، کریم پاشا بهادری است که نام وی را رضا برهانی نیز قید کرده است.
- ۲۸- نشریه الفبا، چاپ خارج از کشور، شماره ۷، پاییز ۱۳۶۵.
«مصاحبه غلامحسین ساعدی با بخش تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، ۱۳۶۳».
- ۲۹- نشریه الفبا، چاپ خارج از کشور، شماره ۷، پاییز ۱۳۶۵، مصاحبه غلامحسین ساعدی با بخش تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، ۱۳۶۳.
- ۳۰- نشریه الفبا، چاپ خارج از کشور، شماره ۷، پاییز ۱۳۶۵.
- ۳۱- ورجاوند، پرویز، یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، فرزانه ایران زمین، تهران، چاپش، ۱۳۷۲.
- ۳۲- هفته‌نامه نیروز چاپ لندن، شماره ۳۹۴، مورخ ۱۳۷۵/۹/۹.
- ۳۳- هفته‌نامه نیروز چاپ لندن، شماره ۳۹۴، مورخ ۱۳۷۵/۹/۹.
- ۳۴- هفته‌نامه نیروز چاپ لندن، شماره ۳۹۴، مورخ ۱۳۷۵/۹/۹.
- ۳۵- دلانا، کرستین، ساوا، که ترجمه عبدالحسین نیک‌گوهر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.
- ۳۶- دلانا کرستین، ساوا، که، ص ۱۰۸.
- ۳۷- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، استادانه جاسوسی امریکا، جلد اول، ۱۳۶۶، صص ۱۳۷ الی ۶۸.
- ۳۸- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، خاطرات ایرج اسکندری، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۴۰۶-۴۰۵.
- ۳۹- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، خاطرات ایرج اسکندری، صص ۵۸۰-۵۸۱.
- ۴۰- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، خاطرات ایرج اسکندری، صص ۵۸۱-۵۸۰.
- ۴۱- روزنامه انقلاب اسلامی، جلد اول، ص ۱۹۶.
- ۴۲- نشریه نیروز، شماره ۳۹۹، مورخ ۱۳۷۵/۱۰/۱۴.
- ۴۳- روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۱۵، مصاحبه با احسان نراقی.
- ۴۴- روزنامه کیهان، مصاحبه با احسان نراقی.
- ۴۵- اطلاعات بانوان، مورخه ۱۳۵۵/۱۰/۲۲.
- ۴۶- روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۳۵۵/۲/۲۰.
- ۴۷- نشریه بخارا، شماره سوم، مورخ آذرودی ۱۳۷۷، یادنامه فدریکوماپوز، روای یک زندانی.
- ۴۸- روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۹.
- ۴۹- نشریه بخارا، شماره سوم، مورخ آذرودی ۱۳۷۷، یادنامه فدریکوماپوز، روای یک زندانی.
- ۵۰- هفته‌نامه ضدانقلابی نیروز، چاپ لندن، شماره ۳۹۴، مورخ ۱۳۷۵/۹/۹.